

نصایح مشفقانه و سخنان خیر اندیشانه در خاص و عام آنقوم اثر نداشت لا-
 رستم بيك و امراء عظام بعد از رفع حجت دامن غیرت و مردانگی بر میان
 همت بتسخیر قلعه گماشتند و نخست یراق جسر ترتیب داده جهت عبور لشکر
 آمد و شد بازاریان و فراوانی ذخیره و مایحتاج سپاه در محل مناسب جسر عا-
 بسته شد و رعایا از همه طرف باردوی قزلباش آمد و شد کرده اجناس و ماکول
 و علیق الدواب میاوردند و عسرت و تنگی که در میانه لشکر بود به یسر و فرا-
 تبدیل یافت و همت بحر خاصیت خسروانه چند خروار زراز خزانه عامره ج-
 مدد خرج لشکر نزد رستم بيك فرستادند که در میانه سپاه و ملازمان در
 قسمت یافت و مورجلها بر امرای عظام و اعیان لشکر تقسیم نموده شهر حله
 مرکز و در میانه گرفتند و شروع در کندن جسر و پیش بردن
 و نقب زدن و خندق انباشتن کرده توپخانه نصب نمودند و تا آن
 کربلای معلی و محال آن طرف آب فرات در تصرف مخالفان بود و سکنه آ-
 و سدن کربلای معلی از تسلط اجامره و او باش رومی و اعراب و تکلیفات عنیف انط-
 بجان آمده بودند روزگار بتلخی میگذرانیدند و گروه مخالف باوجود قزل-
 باستظهار مدد و امیدواری کومك بمواعید سردار امیدوار بوده دست تعدی
 مملکت کوتاه نمیکردند رستم بيك موازی سه هزار نفر از جنود طفرورود و
 کار آمدنی از جمله قلندر سلطان توکلی چغتای و میر کلان خفاجه مین باش
 همراهی فوجی از ملازمان صفی قلیخان بیگلربیگی آنولایت بکربلای معلی فر-
 و مخالفان راه گریز پیش گرفته ساحت آندیار از خار تعرض ارباب عدوان
 گردید خسرو پاشای سردار بر حسب وعده که خلیل پاشا
 بود تقی پاشا کور خزینه دار و چند نفر از عظام و سرهنگان دیار روم را
 جمعی از جنود رومیه فرستاد که داخل قلعه حله شده اگر قلعه محصور گردد با
 خلیل پاشا و سایر قلعه داران در حفظ و حراست قلعه و مقاومت با قزلباش سعی مو

بظهور آوردند و چون آن گروه بمیان اعراب حدود کربلا رسیدند از وصول سپاه ظفرپناه قزلباش و محاصره قلعه خبر یافته جرأت توقف ننموده از راه بادیه به اردوی سردار شتافتند

القصه تا دو ماه و نیم همه روزه دریای قلعه فیما بین هردو فریق از توپچیان و تفنگچیان و شجاءان کار آزموده جنگ و جدال در کار بود و سفیر تیر و تفنگ از طرفین آمد و شد مینمود و رومیه در لوازم قلعه داری سعی و کوشش مینمودند تا آنکه لشکر قزلباش از همه طرف پای جلادت و مردانگی پیش نهاده سیبها پیش برده بیای بروج و خندق رسانیدند و از آسیب گلوله تفنگ راه تردد بر محصوران بسته شده کار بر ایشان تنگ گردید و خیر باز گشتن تقی پاشا بدیشان رسیده بر خلیل پاشا و عظامای قوم ظاهر شد که در اینوقت آمدن لشکر عظیمی که ایشانرا از تنگنای محاصره خلاصی دهد متصور نیست بالکلیه از معاونت سردار مایوس گشته تزلزل و اختلال تمام باحوالشان راه یافت و جنود قزلباش بزور بازوی جلادت و مردانگی از خندق گذشته بعضی از بروج صعود نمودند و محصوران از قلعه داری عاجز آمده در شبکه اضطراب افتادند و خودرا در ورطه گرفتاری دیده خاطر برقرار فرار اختیار دادند و چون اکثر سپاه رومی که در قلعه بودند پیاده بودند و پیادگان را از میانه چندین هزار سوار قزلباش بیرون رفتن دشوار یا محال مینمود راضی بر رفتن نشده و مانع سواران بودند و بجنگ و قلعه داری ترغیب و تحریص مینمودند و پاشا باجمعی که غوری در امور داشتند میگفتند که از حرك المذبوحین که چند روز دیگر بالفرض توانیم کرد چه حاصل میشود روز بروز ضعف و زبونی بیشتر میشود و عجز و انکسار قوم ظاهرتر میگردد بالاخره خلیل پاشا و رفقایش بدون اینکه طایفه را از عزیمت خود آگاه گردانند در شب یکشنبه پنجم شهر شعبان المعظم که شد با داجل بی اعتدالانه بوزیدن آمده صاعقه و گرد و غباری هوارا پوشیده داشت و ظلمت لیل از تاریکی

چاه و پیل نشان میداد بلطایف الحیل بجهانه سیه ریختن و دستبرد از یکدیگر و آنرا که سیه شاه ویردیخان حاکم لرستان بود بیرون آمده راه فرار پیش گرفتند علی پاشا کسکن و سایر سواران از فرار خلیل پاشا آگاه گشته متعاقب یکدیگر بیرون آمده بعضی پیادگان نیز رفاقت نموده راه هریمت پیمودن گرفتند سایر قلعه داران که هر فوجی در برابر مورجلی بحراست قیام داشتند از واقعه خبر دار گشته در شهر سرگشته و حیران یوم یفر الامرء من اخیه گویان به طرف روی میاورند خود را گرفتار بند بلا و پا بسته رنج و غنا میدیدند جنود مسعود قزلباش که در سینه و مورجله های خود بودند همان لحظه از واقعه آگاه گشته موازی دوپازده هزار کس بتعاقب گریختگان شتافتند و سایر لشکریان بشهر فرو ریخته در اندک زمانی چهار پنج هزار نفر از آن قوم تبه کار بدست در آمده اکثر طعمه شمشیر آبدار گشتند ذوالفقار پاشا باتفاق صنع الله بیک خواهرزاده خلیل پاشا که جوان صبیح الوجه بود با پانصد نفری کما بیش راه فرار و نجات میدود یافته از روی اضطرار خود را بنارین قلعه انداخته به آنجا پناه بردند و روز دیگر کس نزد رستم بیک سپهسالار لشکر نصرت اثر فرستاده طالب نفوس امان گشتند و رستم بیک جنود قاهره را از تعرض آن گروه منع نموده پاشا را بمنزل خود آورده سایر مردم را یکیک بمعتدیان سپرد که درباره ایشان بدانچه امر اشرف صادر میگردد بعمل آید و چون ادبار بان طایفه روی آورده بود ارباب هریمت شب در آن صحرا پراکنده گشته تا صباح بهر طرف تک و دو نموده زیاده از سیه چهار فرسخ طی نکرده بودند که روز روشن گشته طلیمه سهام قزلباش ظاهر گردید و هیچ یک مدد حال یکدیگر نشدند و جز گرفتاری چاره نیچستند مجملات علیا کر نصرت شمار تاده فرسخ بتعاقب هریمتیان شتافته فوج فوج گروه گروه را بدست آورده هر کس اسم و رسم می داشت زنده نگاهداشته و بقیه راه عدم می پیمودند علی پاشا کسکن را طایفه از ملازمان شاه ویردی خان گرفته آوردند اقرب چهار هزار

سواره و پیاده که در آنصحنه مقتول و گرفتار شدند زیاده از دو کس دست بآلت جراحیه نبرده بودند که در حین گرفتاری زخمی برگیرنده خودزده باشند و هیچ کدام فرصت آن نیافته بودند که تیری از ترکش یا تیغی از غلاف بیرون آورده تا بانداختن و زدن چه رسد از عدم فرصت و اضطرار پروای تیرانداختن نداشتند همه با ترکش میانداختند مجملای سوای خلیل پاشا که با بیست سی نفری کمابیش از راه بادیه بیرون رفته دیگر از آن دود و آلوده هزار کسی نتوانست بیرون رفت قریب به بیست شقه لوا که بعرف رومیه آلائی مینامند و بیست دست طبل و نقاره و نفیر مع نقاره خانه بدست درآمد و در حینیکه موکب همایون خاقانی بقصد زیارت و طواف مشاهد مقدسه عرش درجه نجف اشرف و کربلای معلی علی مشرفها الف الف التحیه و الثناء از دارالسلام بغداد بیرون آمده بودند خیر بهجت اثر فتح حله باستقبال موکب همایون رسید

القصة رایات ظفر آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال در تاریخ روز شنبه یازدهم شهر شعبان المعظم بحله رسیده رستم بیک سه سالار باتفاق امراء عظام و خواص و عوام لشکر باستقبال موکب ظفر قرین آمده در حوالی شهر بسعادت رکاب برسی سرافراز گشته مشمول نوازش و الطاف خسروانه گردیدند و رایات عظمت و اقبال از جبری که مجدداً بر آب بسته بودند عبور فرموده در محل مناسب فرود آمدند روز دیگر بجهت مشاهده سرروزنده و اختر مها و باز رسیدن بمردانگی ملازمان درگاه بارگاهی در نهایت سطوت و جلال افراخته امرای عظام و خانان و سلطانیان عالی مقام و مقربان بارگاه فلک احتشام به آن مجلس بهشت نشان در آمده هر یک علی قدر مراتبهم در مکان مناسب قرار گرفتند نخست علی پاشا کسکن و ذوالفقار پاشا و صنع الله بیک خواهر زاده خلیل پاشا را بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی خاقانی بعین عنایت در ایشان نگریسته بند از دست ایشان گشوده بجلوس امر فرمودند و ایشان سعادت کورنش دریافته در حواشی مجلس

قرار گرفتند و طبقات لشکر ظفر اثر از ملازمان در گاه و قشون امراء عالیجاه جوق جوق و قشون قشون از نظر همایون گذشته گرفتاران و سرهای قتیلان را با اخترمهای ایشان گذرانیدند و پاشایان مذکوره در آن انجم عشرت و سرور که نقاره های شادمانی و کرناها بنوازش درآمده بود از هر طرف ندای مبارکبادی فتح بگوش هوش جهانیان رسیده دولتخواهان این سلسله علیه کامیاب عشرت و حضور بوده بدیده حسرت نگران و حیران کارخانه تقدیر ملك قدیر جل شأنه بودند راقم حروف در حواشی آن مجالس خلد آئین بودم آنچه برای العین مشاهده نموده و بتخمین و قیاس در آوردم هشت نه هزار سر چه در شهر و چه در صحرا بقتل در آمده بودند و دو هزار زنده و سه هزار بلکه چهار هزار راس از اسب و استر و اخترمه کمابیش بنظر احقر در آمد و سایر گرفتاران و برخی که در اجل ایشان تأخیری بود بشکرانه این فتح نجات یافته حکم با طلاق صادر شد و بقیه راه عدم پیمودند **النصه** قرب ده هزار نفر بلا اشتباه از آن طبقه بد خواه در این واقعه طعمه شمشیر آبدار غازیان قزلباش گردیده بجزای کردار ناصواب گرفتار آمده تو پخانه و یراق آنچه موجود بود بحیظه ضبط در آمده و آوازه این فتح که طراز فتوحات سلاطین عالم بود باطراف و اکناف جهان رسیده موجب مسرت و خوشحالی احباء و مخدولی اعدا گردید

از الهامات غیبی تاریخ **حمله آمد بدست شاه صفی** تاریخ این فتح است

۱۰۴۰

مجملاً از بدایت آمدن خسرو پاشا تا باز گشتن بی تکلف سخن پردازی موازی بیست و پنج هزار کس از جنود شقاوت ورود عثمانی چه در هنگام یورش بغداد و چه در جنگ شهر زور و چه در معارك که فیما بین وقوع میافت بقتل در آمدند و چند نفر از مردم بیغرض که از اردوی رومیه آمده بودند موازی سی هزار نفر میگفتند که باجمعی که در این دو سال باجل طبیعی در معسکر رومی فوت شده اند بچهل هزار میرسد بخاطر فاتر میرسد که در کتب سیر و مصنفات مورخان بلاغت گستر که

مرقوم قلم و قایع رقم گردانیده اند بعد از ظهور چنگیزخان و زمان جهان گشائی صاحبقران امیر تیمور گورگان تا حال بنظر نرسیده که در محاربات عظیمه که فیما بین پادشاهان عرصه گیتی وقوع یافته بتخصیص جنک حضرت صاحبقرانی با ایلدرم بایزید در هیچ معرکه وقوع نیافته که در یک نهضت بیست و پنج هزار نفر از سپاه دشمن بقتل رسیده باشد و از ظهور دولت قزلباش و زمان فرمانفرمائی پادشاهان ذیشان صفویه در محارباتی که فیما بین قزلباش و رومیه واقع شده خصوصاً جنک سلطانی که در چالدران میانه جهجاه رضوان آرامگاه ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان و سلطان سلیم پادشاه روم وقوع یافت و محاربه عظیم که در ساروفس جام میانه شاه جنت مکان شاه طهماسب و خانان و سلاطین اوزبک واقع شده و هر دو جنک مشهور زمان نرد کافه بنی آدم است چنین واقعه دست نداده که این مقدار از سپاه دشمن عرضه تیغ فنا شده باشد چون دیده و ران دور بین بدیده بصیرت در این واقعه نگرند بغیر تأیید الهی و امداد ارواح مقدسه طیبین و طاهرین و نیروی اقبال شهریار کامگار نتواند بود و سعی و اهتمامی که از رستم بیک سردار عساکر ظفر شمار و امرای نامدار و یکجهتجان جان نثار در تسخیر قلعه حله و قلع و قمع اعادی مخذول العاقبه ظهور یافته و جانفشانی و مردانگی که از هر یک از ملازمان درگاه بصدور پیوسته بود خاطر نشان اشرف گشته مشمول اعطاف و الطاف خاقانی گردیدند روز دیگر از حله کوچ واقع شده روی توجه بارض مقدس کربلای معلی و آستان عرش نشان حضرت سیدالشهداء خامس آل عبا و مشاهد منوره شهداء آورده در چهاردهم شهر شعبان بسعادت زیارت و طواف آن روضه مقدس مشرف گشته بوظایف شکر و محامد عطایای نامتناهی الهی قیام و اقدام میفرمودند در این اثنا نسیم روح افزای بهار دروزیدن آمده نکمت رسان مشام روزگار گردید و عالم پیر را خضرت و نصرت بخشید و مسرت و شادمانی دولت خواهان این دودمان مقدس از فیض بهار چون طبع روزگار روی در افزایش

نهاد شرح بقیه حالات این سفر خیر اثر و مراجعت موکب ظفر قرین بمقر سلطنت ابدی بعد از تحریر سایر وقایع و سوانح اینسال در سال نو مرقوم قلم خواهد شد انشاء الله تعالی

و قایع متنوعه که در اینسال بظهور پیوست رفتن طهماسب قلیخان قاجار بیگلربیگی چخور سعادست بجانب اخلاط و عادلجواز شرح واقعه آنکه در اینسال که خسرو پاشا سردار بدین دیار آمده رومیه چنانچه مذکور شد دست تطاول بر اطراف و جوانب قلمرو همایون دراز کردند مردم سرحد آذربایجان نیز از اکراد رومیه بفرموده سردار یابخود سر در مقام دست درازی برآمده و سه مرتبه جمعیت نموده بولایت قزلباش خصوصاً سلماس و تبریز و حوالی شیروان و نخجوان و نواحی چخور سعد نهب و غارتی چند کرده آزار و اضرار بسیار بخلق آن دیار رسانیده بودند طهماسب قلیخان تنبیه و تادیب آنطبقه را پیشنهاد همت ساخته امراء مابین خود و عساکران سرحد را جمع آورده باموازی ده هزار کس بایلغار روی توجه به آنطرف آورد و تا اخلاط و عادلجواز رفته بر سر اکراد محمودی و سایر عشایر که مخالفت این دولت مینمودند و دست درازیها از ایشان بظهور میرسید تاخته هر کس از آنگروه بدست افتاد از پای درآورده مساکن ایشان را نهب و غارت نموده چندین هزار اسیر و دواب و اغنام و مواشی لاتعد و لاتحصی آوردند و هیچیک از امراء اکراد و سرخیلان قبایل آنسپاه رزمخواهی ننمودند و تنبیه بلیغ یافته پای دردامن ادب پیچیدند

سانچه دیگر کشته شدن سمیون خان ابن بکرات خان والی گرجستان کارتیل است که از منسوبان ایندرگاه بود و از سایر ولات عظام گرجستان نسبت باین سلسله علیه بمزید قرب و رابطه خاص اختصاص داشت بتیغ غدر سهراب گرجی و سزا یافتن او از مآثر نمک حرامی صورت واقعه آنکه سهراب مزبور از نادران معتبر گرجستان کارتیل و میرزادگان قراقلیخان بود و در زمان حضرت

گیتی ستانی در سلك غلامان در گام منسلک گشته در خدمت آنحضرت کمال قرب و منزلت داشت و در هنگامی که مورا و گرجی حرام نمک از ایندولت روگردان شده همچنانکه در نسخه تاریخ عالم آرای عباسی ذکر شده سهراب مذکور نیز روسیاهی کرده با او متفق گشته بقتل قرقچای خان سه سالار و یوسف خان بیگلریگی شیروان اقدام نموده انواع بی اندامی از ایشان بظهور پیوست و ظهمورت نبیره الکسندر والی گرجستان کاخت را که بحضرت گیتی ستانی مخالفت مینمود و از خوف و بیم در گرجستانات تابع روم بیسرو سامان بسر میبود بمیان خود آورده با عسا کر منصوره که حضرت گیتی ستانی بسر کردگی عیسی خان قورچی باشی بدفع فتنه ایشان نامزد فرموده بودند معاربه نموده مغلوب گشتند بالاخره میان او و ظهمورت وحشت پدید آمده مورا و مردود در گرجستان مجال توقف نیافته بروم رفت و در آنجا چنانچه سبق ذکر یافت بجزای خود رسید و مکافات حرام نمکی یافت و سهراب در گرجستان صاحب اقتدار گردید و با سمیون خان والی آنجا مخالفت مینمود و اطاعت نمیکرد در اینسال اظهار انقیاد کرده به وحشت بخدمت او آمده بزاعمال سابق اظهار پشیمانی کرده متکفل امر و کالت و انتظام مهمات او گردید و روزی چند بحسن خدمات لایقه و اظهار دولتخواهی نموده خود را محل اعتماد او گردانید سمیون خان بنا بر حدائق سن و قلت تجارب روزگار از اطوار نفاق آلوده کمال رفاق تفحس نموده او را در امر و کالت و خدمات سرکار خود و انتظام مهمات مملکت مستقل گردانیده و او از روی مکر و خدعه او را بمنزل و مأوای خود که در قراقلخان بود تکلیف کرد که مایعروف خود پیشکش نماید هر چند نیکخواهان او را از رفتن بمنزل سهراب منع کردند مسموع نداشت و با معدودی جزیده بمنزل او رفت و سهراب با او که ولینعمت زاده قدیم او بود غدر نموده در خانه خود او را بدرجه شهادت رسانید و خواست که بر حکومت ولایت کار تمل رقم اختصاص کند و با ظهمورت خان خصوصیت و آمیزش آغاز

نهاد که او را بدمدمه و افسون معد و معاون خود گرداند و بی تکلفانه بخدمت او رفت چون طهمورث از اعمال سابقه نادم گشته با حضرت اعلی طریق اخلاص مسلوك میداشت از روی دولتخواهی فرصت جسته بقتل او مبادرت نمود و او نیز جزای کافر نعمتی یافت و حقیقت بیایه اعلی عرضه داشت نموده معتمدان بدرگاه جهان پناه فرستاده مجدداً اظهار اخلاص و نیکو بندگی کرد و حضرت اعلی او را در اینخدمت استحسان فرموده بهمرات جانب ظاهر که طریقه مستحسنه فرمان روایان صورت و معنی است بجایزه و جلادی اینخدمت حکومت گرجستان کارتیل را سوای تفلیس بگرگین خان پسر او که از جانب مادر حق وراثت داشت مرحمت فرموده ارزانی داشتند و بشفقتهای گوناگون عز اختصاص یافت

از سوانح اقبال آمدن سید بر که است که از سادات عظیم القدر ولایت هند و امراء معتبر سلسله رفیعه پادشاه عالیجاه فرمانروای آنولایت از جانب پادشاه خورشید کلاه سلطان خرم برسم رسالت و ایلچیگری و پیرش تغزیه نواب گیتی ستانی با نامه محبت طراز مشتمل بر ادای تغزیه حضرت غفران منزلت و اینکه چون حقایق حالات ایران و تمکن حضرت شاه و الاجاه بر سریر فرمانفرمائی ملك عجم و تخت فیروز بخت ممالك کسری و جم بواجبی معلوم نبود سید مشارالیه را عاجلا فرستاده که بعد از او یکی از امرای نامدار جهت تهنیت و مبارکبادی جلوس همایون حضرت شاه و الاجاه فریدون بارگاه جم اقتدار انشاء الله تعالی فرستاده شود چون موکب همایون بر سر یساق و دفع اعادی مشغولی داشتند مقرر شد که بدار السلطنه اصفهان رفته روزی چند از مشقت راه و تشویش سفر آسایش یابد که انشاء الله تعالی چون بمستقر خلافت اتفاق افتد بسعادت خدمت اشرف و عز بساط بوسی مجلس همایون سرافراز گردد و بعد از وصول رایات اقبال بدار السلطنه اصفهان سید مشارالیه بفر مجالست مجلس بهشت آئین ممتاز گشته مشمول نوازشات خسروانه گردید و نسبت به حضرت پادشاه و الاجاه مهربانیهای دوستانه

بظهور آوردند و بعد از چهار پنجمه که در دارالسلطنه مذکور اقامت داشت زخصت انصراف یافته جواب مفاوضه گرامی حضرت پادشاه و الاجاه را که از روی کمال خلت و دوستی مرقوم قلم و داد گردیده بود قلمی نمودند و مومی الیه زیاده از مأمول مورد توجهات شاهانه گشته با تحف و هدایای لایقه مقضی المرام و شاد کام روانه هندوستان گردید .

سانحه دیگر جنک علی مردان خان بیگلربیگی قندهار است باشیر خان افغان که در اواخر اینسال بوقوع پیوست و بدست آوردن نیدی میرزا نام پسرى که خود را ابن سلطان خسرو بن شاه سلیم ابن مغفور جلال الدین محمد اکبر پادشاه می نامید شرح اینواقعه آنکه شیرخان ولد حسن خان بن عبدالقادر افغان ترینی که در زمان اعلیحضرت شاه جمجاه جنت مکان ابوالبقا شاه طهماسب نورالله مضجمه تابع و خراج گذار سلطان حسین میرزای حاکم قندهار بود و در هنگامیکه ولایت قندهار چنانچه در نسخه عالم آرا ذکر شده بتصرف جغتای در آمد حسن خان در مقام خود اقامت نتوانست نمود و در سال احدی عشر و الف با متعلقان بخراسان آمده بجز ملازمت حضرت گیتی ستانی سرافرازی یافت و در ولایت فراه اقامت او قرار یافته فراخور حال وجه معیشت مرحمت شده چندگاه در کمال فراغت و عافیت روزگار گذرانید پسرش شیرخان کودک خرد سال بود بعد از واقعه پدر بخدمت اشرف آمده در ظلال رافت شاهانه نشو و نما یافت و بعد از فتح قندهار الکاءقوشنگ مقام پدرانش باو اختصاص یافت و بیمن تربیت و اتفاق شاهانه اضعاف و مضاعف پدران در آنولایت تمکن و استقلال یافت و تا بین بیگلربیگی قندهار و طریق اطاعت و انقیاد میبیمود اما او از جهل و غرور و وثوقی که بعنایات گوناگون شاهانه داشت از نافهمیدگی و نارسائی خردانرا سرمایه غرور شناخته بعد از فوت گنجعلی خان بیگلربیگی قندهار که علی مردان خان پسرش قائم مقام شد خود رائی و زیاده روی پیش گرفته مشارالیه چنانچه شایسته مردم عاقل

عاقبت اندیش باشد سلوک نمیکرد و با تجار قوافل هندوستان نیز سلوک ناپسندیده کرده طمعهای عنیف مینمود و مترددین از بد سلوکی و خاست و طلب بیموقع او ناراضی بودند و با سایر افغانان که مطیع و منقاد ایندولت و تابع حاکم قندهار خصوصاً طایفه ابدالی که میر عشیرت و سرخیل علیحده دارند سلوک ناهنجار می کرد و بمنع بیگلریگی ممنوع نمیشد بدین جهات فیما بین وحشت پدید آمده بود و علیمردانخان از بیم آنکه مبادا تعرض بحال او مرضی خاطر مبارك اشرف نبوده باشد از حرکات ناهنجار او اغماض مینمود و از جانبین سخنان واقع و غیر واقع بعرض اشرف میرسانیدند و در اوایل لوی ٹیل سنه ثمان و ثلثین و الف بی صلاح و تجویز بیگلریگی عزیمت در گاه معلی نموده در دارالسلطنه قزوین سعادت بساط بوسی دریافت و از علی مردانخان اظهار شکوه نمود و چون تربیت یافته حضرت گیتی ستانی و پرورده نعمت اینخانان بود او را بانواع مراحم و الطاف نوازش فرموده مشمول تفقذات و احسان و انعام بیکران رخصت انصراف یافت و در باب او مناشیر عطوفت آمیز مرشدانه باسم علی مردانخان شرف اصدار یافت و گوش هوش او بدرر نصایح و ترک جهالت و خودرأیی و حسن سلوک با بیگلریگان و اصحاب قوافل و مردم سرحد گرانبار گردانیدند و از زمره ملازمان در گاه امام و یردی بیک شاملو را که مرد زبان دان کار آگاه بود همراه او کردند که تا قندهار همراه بوده او را با بیگلریگی صلح دهد و مشارالیه حسب الفرموده عمل نموده بازگشت و در او آخر همین سال واقعه ناگریز نواب گیتی ستانی روی داد و شیرخان جهالت و خودسری را از سر گرفته بدسلوکی او روی در ترایدنهاد تا آنکه در اینسال که بی اعتدالی او در سرحد از سرحد اعتدال تجاوز نمود خاست که در آنحدود بلند آوازه گردد اراده بلند پروازی و دست درازی بمحالی که قلمرو پادشاه ذیجاء فرمانفرمای ممالک هندوستان است نموده علیمردانخان از اینحال آگاه گشته با و اعلام نمود که فیما بین پادشاه ما و پادشاه و الاجاه هندوستان

طریقه خصوصیت و دوستی مرعی و مسلوك است و الیوم سید بر که ایلچی آن حضرت در درگاه معلی و محمد بیک ایلچی نواب همایون در هندوستان است و اینمغنی موجب تحریک و ماده فساد است و لایق نیست و او را از این جسارت و خودسری منع کرد ممنوع نشد و از قوافل هندوستان نیز قافله عظیم از ملتان بیرون آمده در آنحدود اخبار بی اعتدالی و اطوار ناهنجار شیر خان شنیده از خوف مضرت او جرأت پیش آمدن نکرده در آنحدود مانده استغاثه به علیمردان خان نموده کس فرستاده استمداد کرده بودند الحاصل بجهات مذکوره و بیم اعتراض نواب همایون خاقانی با جنود موفور قزلباش بغزم تنبیه او عزیمت قوشنج و آن طرف کرده روانه شد شیرخان باجنود افغان از قوشنج بیرون آمده از آمدن علیمردانخان اطلاع یافته بغزم محاربه پیش آمد علیمردان خان جمعی از مردم خود را بقوشنج فرستاد که قلعه و خانه او را محافظت نمایند و خود باقشون و لشکر آراسته متوجه او گشته فیما بین محاربه عظیم روی داد شیرخان دلیرانه برصاف سپاه قزلباش تاخته آثار دلیری و دلاوری بظهور آورده اما نتیجه دلاوریهای او مترتب نگشته از صدمات سپاه منصورتاب مقاومت نیاورده و شکست یافت و فرار نموده بجانب حجه رفت در این معرکه تیری بعلیمردانخان رسیده او اظهار نکرد و بعد از جنگ و ظهور فتح ایراد نمود القصد حاکم حجه شیرخان را بقلعه راه نداد و در آنحوالی بسر میبرد و کسان خود را نزد حاکم ملتان فرستاده اظهار دولتخواهی پادشاه و الاجاه فرمانفرمای هندوستان کرد و درباب قندهار خیالات فاسد در سرداشت علیمردان جمعی از جنود قزلباش با پانصد نفر بمعاونت قوافل و تجارت تعیین نموده ایشانرا بقندهار رسانیدند و خود بجانب قوشنج رفته قلعه آنجارا بدست آورد و سایر اموال و اسباب شیرخان را بحیطه ضبط آورد و برادر و عمزادها و اقوام او را گرفته پسری را که به پسری سلطان خسرو نیدی میرزا نام موسوم ساختند و گویند که از بیم مضرت سلطان خرم جمعی از افغانان

اورا دزدیده به افغانستان آورده بوده‌اند و بدست شیرخان درآمده بود و او در اول حال بعزت اینکه آنجماعت در اینقول کاذب اند نام شهزادگی از او سلب نموده شرابدار خود کرده بود و در آخر اظهار صدق اینمعنی کرده تربیت میکرد و افغانان حقیقت بعلمیردان خان خاطر نشان نمودند بنابراین او را همراه خود بقندهار آورده و از افغانان چند نفری که مظنه فساد و سرکشی و بیدولتی بایشان بود از میان برداشت و جمعی از جنود قزلباش را در قوشنک گذاشته خود بقندهار معاودت نمود شیرخان چندگاه در ولایت حجه بسربرده از اخبار هندوستان و بی اعتباری طبقه افغانان از معاونت منسوبان حضرت پادشاه و الاجاه فرمانفرمای هندوستان مایوس گشته از ولایت حجه بیرون آمد و جمعی کثیر از ولایت بفریب و فسون با جنود متفق ساخته بموره نام محلی که در حوالی قوشنک است آمد طبقه قزلباش که در قوشنک بودند ازو خائف بودند و آمد و شد قوافل نیز در آنراه دشوار گشت علمیردان خان بدفع شر او باموازی ده هزار کس از قندهار آمده عزیمت آنطرف کرد چون از کوتل پنجمردک عبور نمود شیرخان از آمدن او خبردار گشته پای اقامت طبقات افغان که بر سر راه بودند سستی پذیرفته از سر او پراکنده گشتند و او باقلیلی از طبقه ترینی مردم خود فرار نموده بطرف هزارجات مابین بلخ و کابل رفت و الیوم بیسر و سامان در میان هزارجات بسر میبرد و علمیردانخان قلعه قوشنج را استحکام داده مهمات سرحد را نسق و نظام نموده راه تردد قوافل را ایمن و گشاده گردانیده بجانب قندهار عود نمود

وازسوانح غریبه عجیبه که درایام غیبت علمیردانخان در قندهار بظهور

آمد آنکه بعضی از بیدولتان افغان اقوام شیرخان که در قندهار بودند با گروهی از سیه بختان ناقص عقل هندو بخیال استقلال و تصرف نمودن قلعه قندهار با آن پسر مجهول اتفاق نموده اراده گشتن جانشین میکردند بمیان اقبال و نیروی دولت قاهره مستحفظان قلعه از غلغله و آشوب افغانان و جمعیت و ازدحام بوالفضولان

هندو خبردار گشته متوجه دفع فتنه میگردند و آن پسر مجهول با چند نفری خود را از برج و باره قلعه بزریر انداخته فرار نموده خود را بحوالی ترین مقام افغانان شیر خانی رسانیدند و در آنجا داروغه خبردار گشته آن پسر را بارفقا که او را گذرانیده بودند گرفته بقمدهار فرستاد علی مردانخان تمامی از باب فساد و رفقای او را به قتل آورد و آن پسر را چون نام پادشاه زادگی داشت بدرگاه جهان پناه فرستاد که در باب او بدانچه مصلحت دولت قاهره بوده باشد بظهور آورند و چون حقیقت صدق و کذب آن معلوم نبود او را بوزیر سپاهان سپردند که در قلعه طبرک نگاه دارد که بعد از ظهور حقایق حال بدانچه صلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل آید و اکنون در منازل مرغوبه قلعه مذکور بفرغت خاطر روزگاری گذرانند هر چند رفتن علیمردانخان مرتبه ثانی بر سر شیرخان و واقعه مذکور در

سنه قوی ثیل اتفاق افتاد بنا بر رابطه سخن درین سال بتحریر آن پرداخت

توفیات که درینسال عالم فانی را بدرود کرده اند حسینخان حاکم

لرستان که تربیت کرده نواب گیتی ستان بود از مرتبه نوکری سلسله شجاع الدین والی لرستان فیلی که بلر کوچک اشتهار دارد او را برتبه ایالت و خانی رسانیده در حکومت لرستان زیاده از حکام و ولایه سابق نهایت استقلال یافته بود و تا مدت سی سال بر وساده حکومت تکیه زده بیمن توجهات آنحضرت اقتدار تام یافته امراء فیلی اطاعت و انقیادی که هرگز حکام و ولایه سلسله شجاع الدین را نکرده بودند باو میکردند و الحق در مدت حکومت پاس حقوق تربیت و نمکخوارگی آن حضرت بواجبی داشته دقیقه از مراسم اخلاص و بندگی و جان سپاری فرو نمیگذاشت بعد از محاربه که باتفاق رستم بیک سپهسالار بارومیه در هرسین و همدان نمود رخصت یافته بلرستان رفت که تجهیزات لشکر نموده بدارالسلام بغداد آید در لرستان مریض شده بعالم بقا پیوست شاه ویردینخان پسرش در اردوی معلی در ملازمت اشرف بود بجای پدر منصوب گشته حسب الامر متوجه لرستان شده با لشکر و

قشون آراسته بدارالسلام بغداد آمده مغرز و محترم بخدمات قیام دارد
 زمان بيك ناظر بیوتات که بعد از فتح شهر زور روانه درگاه معلی بود در
 راه مریض گشته بعالم بقا پیوست چنانچه در طی شرح وقایع شهر زور مرقوم
 گشته مشارالیه از مردم محال تبریز بود که در آغاز جوانی در سلك غلامان خاصه
 شریفه انتظام یافته بود و نواب گیتی ستانی جوهر عقل و کاردانی از ناصیه احوال
 او مشاهده نموده مورد تربیت شاهانه گشت و روز بروز از وفور اهلیت و رشد و
 کاردانی بهر خدمت و امری که مامور میشد بروفق رضای خاطر مبارك اشرف
 بتقدیم رسانیده منظور نظر شفقت و تربیت گردید تا آنکه بمنصب نظارت بیوتات
 سرکار خاصه شریفه سرافراز گشته از جمله مقربان بساط اقدس گشت و همین خدمات
 او مستحسن بود و عزت و اعتبارش می افزود و بعد از واقعه آنحضرت بهمان دستور
 در خدمت نواب همایون خاقانی مغرز و محترم بود در حینی که بغزو خراسان
 مأمور گشت منصب آقاسیگری علاوه آن منصب شده صاحب اختیار دوازده هزار
 جنود تفنگچی گردید و خدمات مرجوعه خراسانرا چنانچه در وقایع ئیلان ئیل
 مرقوم کاک بیان گشته بتقدیم رسانیده دوستکام مراجعت نمود و بسلامت نفس و
 خوش ذاتی موصوف بود و در ایام اقتدار مضرتی از او باحدی نرسید بعد از فوت
 او منصب نظارت بیوتات بولد ارشد ارجمندش حسین بيك تفویض یافت

خواجه جلال الدین اکبر غوریانی وزیر خراسان که از اکابر غوریان من
 اعمال خراسان بود بنا بر ظهور اخلاص و دولتخواهی که در زمان استیلای اوزبکیه
 در خراسان از او ظهور یافته بود در سلك ملازمان درگاه انتظام یافته بالاخره
 بوزارت کل خراسان سربلندی یافت و باوجود آنکه در آغاز منصب وزارت ضعف
 باصره بهم رسانیده رفته رفته هر دو چشمش از دیدن عاقل گردید بمنصب مذکور
 برقرار بود و از وفور کاردانی مدت بیست سال باعدم بصارت و ناپینائی بامر
 وزارت قیام نموده من حیث الاستقلال بآن شغل عظیم مشغولی داشت و در سال

اول جلوس خاقانی جهت تنقیح محاسبات خود بدر گاه معلی آمده در اثناء سفر بغداد در راه مریض گشته بعالم بقا پیوست در محاسبه صاحب فراست بود و املاک و رقبات کلی داشت بعد از فوت او خواجه بیک فراهانی وزیر خراسان و میرزا باقی ولد خواجه جلال الدین اکبر مذکور مستوفی گردید و چون بقایای سال یونت ئیل تسوید یافت بشرح و قایم قوی ئیل میپردازد

آغاز سال فرخ فال قوی ئیل مطابق احدی

اربعین و الف سال سیم جلوس میمنت مانوس

اعلی حضرت همایون

در خوشترین هنگام سعادت فرجام که از فیوضات الهی و دستیاری جنود اقبال فتوحات عالیه که بتحریر پیوست قرین حال اولیای دولت ابد پیوند گردیده نواب کامیاب خاقانی ظل سبحانی با کافه جنود اسلام از خواص و عوام بشرف زیارت عتبه عالیه و مرقد منور سنیه حضرت سید الشهداء و لب تشنگان بادیه کربلا مشغولی داشتند و دیده سعادت بین که از کحل الجواهر تراب اقدام زایران روضه مقدس و عاکفان مشهد مطهر شهداء روشنی و بینائی میافزود و به خوبترین ندای دلگشا کوس نوروزی را آوازه جهان افروزی در قبه نیلگون فلک انداخت و برید سریع السیر صبا مژده قدوم دلارائی بهار در داده به نسیم عنبر شمیم روضه ربیع روح نباتی در کالبد نورسان شهرستان آب و گل دمیده ابر آذاری جهت راه رسیدگان جنود فروردین گلزار جهانرا از گرد و غبار شستشوی داد یعنی آفتاب عالمتاب که شهسوار گردون خرام طارم چهارم و سلطان چار بالش ایام قهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام است بتاریخ شب جمعه هفدهم شهر شعبان هشت ساعت وسی و دو دقیقه از شب مذکور گذشته سایه فرخی و فرخندگی بر

تارك برج حمل انداخته موجب راحت روح و پیرایه بخش صد گونه فتوح گردیده
اساس فلك مماس دولت و کامگاری از سر بلندی گرفت

ذکر توجه حضرت اعلیٰ بعزم زیارت ائمه
طاهرین سامره و مقام غیبت حضرت صاحب
العصر و الزمان و بعد از آن عزیمت بمستقر
خلافت معطوف داشتن

چنانچه در سال گذشته مرقوم كلك جواهر سلك گردید شهریار کامگار و
امرای نامدار و عساکر فیروزی شمار بعد از فتح حله و دفع دشمنان بکربلای معلی
آمده بسعادت زیارت مرقد منور خامس آل عبا و شهدای سعادت انتما مشرف
گشته ایام نوروز بهجت افروز را در آن بقعه بهشت آسا گذرانیده و خدام عالی مقام
وسدنه آن مرقد ملك احترام و ارباب فقر و حاجات را بصلات و نوازشات و
تصدقات خوشدل فرموده از آنجا بعزم طواف مرقد مطهر حضرت شاه ولایت
مصدوقه کریمه انما و ایکم الله متوجه نجف اشرف گشته بدان سعادت عظمی
مشرف گردیدند و نذورات و صدقات بارباب احتیاج رسانیدند و از آنجا عزم
دارالسلام بغداد کرده بفیروزی و اقبال عنان عزیمت بصوب مراجعت عراق انعطاف
داده در اول ماه مبارك رمضان بدارالسلام رسیده ده روز در آن خطه اقامت
فرموده بانتظام مهمات ضروریه آنجا پرداختند و جمعی از قورچیان و غلامان و
تفنگچیان ركاب اقدس را ب معاونت صفی قلیخان شیرعلی بیگلربیگی عراق عرب
تعیین فرموده در بغداد گذاشتند و تعمیر قلعه و شکست و بست برج و باره که بمعهد
مجید خان استاجلو شده بود حسب المدعا سرانجام داد و بعد از فراغ خاطر از

مهمات آنجا عزم زیارت حضرت امامین همامین تمامین عسکرین علیهما التحیه
والثناء فرموده متوجه سر من رای شدند و بدان سعادت نیز مستعد گردیده سکنه
آنمقام شریف را که بجهت حوادث و آشوب و انقلاب روزگار آندیار و بیم مضرت
اعراب در آنجا اقامت نمیتوانستند نمود و از آنجا بیرون آورده در نیکویه نام
محلّی از محال بغداد بار اقامت افکنده بودند رعایت‌های کلی فرموده روز سوم از آنجا کوچ
فرموده از راه طقوز اولوم روانه گشته در هارون آباد بار دوی اغرق پیوستند و از راه بیلاقات
روانه شده در هر مرحله بسان عسا کر ظفر نشان پرداخته امراء عظام کردستان و
لرستان و سایر محال را مرخص ساخته هر یک بولایت خود رفته سایر عسا کر منصوره
از قورچیان و غلامان و تفنگچیان بعد از سان رخصت یافته بمنازل و اوطان
شتافتند و رایات جلال با ملتزمان رکاب اقدس منزل بمنزل مرحله پیمای عالم
نشاط بودند در قصبه تویسرکان که از الکاء امام قلیخان بیگلربیگی فارس بود سه
روز توقف فرموده مهمان خان مشار الیه بودند و او خدمات لایقه بتقدیم رسانید
و از آنجا رخصت یافته متوجه فارس شد و برادرش داود خان بولایت قراباغ
که الکاء او بود رخصت یافته و موکب نصرت نشان متوجه دارالسلطنه اصفهان
شده بتاریخ شهر ذیحجه الحرام بمقر سلطنت و خلافت رسیده بفیروزی و اقبال در
دولتخانه مبارک که نقش جهان نزول اجلال فرمودند و بفرایض اقبال در مقر سلطنت بی
زوال در کمال شادکامی و عظمت و جلال بسر برده بعد از فراغ از مشاغل امور
دولت و فرمانروائی بسیر و صحبت و نشاط اقبال شکار بهجت افزای خاطر انور بودند
وقایع که درینسال بظهور پیوست : از سوانح اقبال که در دارالسلطنه
اصفهان بظهور رسید اطلاق گرفتاران قزلباش است که در ولایت روم محبوس
بودند در قضایای سالهای گذشته زمان حضرت گیتی ستانی در نسخه تاریخ عالم
آراء عباسی مرقوم گشته که شمسی خان تراقلر حاکم قلعه آخسقه گرجستان
مسق بود در حینی که رومیان از راه تاخت بآن حدود آمده بودند

در هنگام مراجعت شمس خان با وجود آنکه مرد سپاهی کار دیده تجربه کار بود نیز عنانی کرده در وقت مراجعت بتعاقب ایشان از قلعه بیرون آمد از قضاء الهی و سرنوشت آسمانی گرفتار رومیه شده او را باستنبول برده بودند و در آنجا محبوس بود و در زمان جلوس سعادت مأنوس حضرت خاقانی که سلیمخان شمس الدینلوی ذوالقدر بعد از شمس خان حاکم آخسقه شده بود همین صورت روی نمود و مومی الیه از واقعه شمس خان عبرت نگرفته باقلیلی از غازیان شمس الدین لو بتعاقب ایشان از قلعه بیرون آمد از حکمت بالغه ربانی او نیز گرفتار گشته بدیار بکر برده در آنجا نگاه داشتند درینسال که بعد از واقعه حله قریب بدو هزار نفر از گرفتاران حله و شهر زور را چنانچه در شرح وقایع مذکوره مرقوم گشته از اعلی و اوسط و ادنی بشکرانه فتوحات و عطایاء الهی آزاد و مطلق العنان گردانیدند این اخبار به استانبول رسیده ارکان دولت سلسله آل عثمان در برابر این مکرمت علیا در مقام اطلاق خانان مذکوره در آمده شمس خانرا اعزاز و احترام نموده بدیار بکر نزد خسرو پاشا سردار فرستاده مقرر نمودند که سلیمخان را نیز با یک دو نفر گرفتار قزلباش که در آنجا بود همراه کرده روانه دیار قزلباش نمایند و خسرو پاشا ایشانرا معزز و محترم باتفاق یکی از چاورشان معتبر روانه نمود و مکتوبی مصحوب چاوش بخدمت اشرف اعلی نوشت اظهار اخلاص و خیراندیشی طرفین نموده نواب کامیاب خاقانی را با حضرت خواندگار روم بمصالحه دوستی و رفع فساد ترغیب نموده بود و اظهار کرده بود از اطوار طرفین رایحه دوستی و رفع خصومت بمشام همگان رسیده بنا بر این درینسال از طرف عساکر روم حرکتی نشد و از این مقوله سخنان صلاح اندیش در مکتوب مندرج بود خوانین مزبور در دارالسلطنه اصفهان بشرف آستان بوسی مشرف گشته حکایات زبانی نیز از مقوله مصالحه و دوستی که سفارش نموده بودند معروض داشتند و از این

اوغلی و ذوالقدر پاشا و جمعی دیگر از عظاماء و اعیان رومیه که گرفتار شده بودند باموازی بیست و هفت نفر اطلاق فرموده همراه چاوش فرستادند و جواب مکتوب خسرو پاشا بر نهج خیر و ثواب قلمی شده جانی بیک یساول صحبت شاملو را به رسم رسالت و ایلچیگری تعیین فرموده نزد سردار فرستادند و در مکتوب نهایت اسلوب شاهی مرقوم گشت که هر گاه از آنطرف در مقام صداقت و دوستی بوده در رفع غایله خصومت و نزاع که منتج انواع مکاره و خونریزی و تزلزل احوال مسلمانان طرفین است، سعی باشند نواب همایون ما که از خاندان ولایت و کرامتیم چرا سعی نباشیم چه بهتر از این که از یمن موافقت و دوستی طرفین کافه مسلمانان مرفه و آسوده حال بوده عجزه و رعایا که ودایع بدایع الهی اند پایمال سمستور عساگر نگردند و نفوس و دمای خلائق محفوظ بوده باشند و جانی بیک و چاوش روانه شدند امید که آنچه بهبود خلق الله بوده باشد از ممکن غیب بمنصه شهود و ظهور آید

دیگری از وقایع و سوانح واقعه بس غریب و قضیه عجیب طغیان جمعی سفیهان است که از تاثیرات فلکی و گردش افلاک و انجم در دارالسلطنه قزوین بطهور آمد شرح واقعه آنکه درویش رضا نام شخصی مجهول در کافور آباد نام از مواضع قزوین مسکن گرفته دکان زهد فروشی گشوده اظهار کشف و کرامات مینمود و ساده لوحان اترک بفریب و فسون او از راه رفته خلقی کثیر از ترک و تاجیک دست ارادت باو داده بودند الحاصل اخبار مقامات و آوازه کرامات و دعویهای او در اطراف و جوانب شیوع یافت از همه طرف نذورات و هدایای می آوردند و همانا از جمله هذیانات که بر زبان میاورده بحیله و تلبیس یکدو مقدمه کیف متفق مطابق واقع میافتاده و موجب ازدیاد و اعتقاد عوام گشته پای در دایره متابعتش مینهادند گاه خود را نایب صاحب الزمان میشمرد و گاه خود دعوی مهدویت مینمود و عقیده خود را در پرده نگاهداشته روزگار بوعده و وعید میگذرانید

و مایحتاج سرکار او و جمعی درویشان و هوا خواهان که با او بودند بر وجهی که سزاوار ملوک باشد در محل اقامت او آماده بود و حکام و عمال آنولایت نیز او را در سلك فقرا و ارباب سلوک و زمره اهل الله شمرده بقدر مقدور احترامی میکردند روزی با جمعی کثیر از مریدان و هوا خواهان که چند نفر آن از ساده لوحان ایل زنگنه بودند سوار و یراق دار بشهر آمده اول بدر خانه داروغه شهر که شاهویردیخان بیک ترخان ترکمان بوده رفته او را بیرون طلبیدند ملازمان از جمعیت او آگاه گشته از فرط احتیاط از ملاقات مانع آمدند و او بر باز دیدن داروغه زیاده اقبالی نکرده مزارات و قبرستانات مشهد حضرت امامزاده بزرگوار موسوم بشاهزاده حسین علیه و آباءه التحیه رفته در حصار آستان حضرت امامزاده فرود آمد و مترصد آمدن داروغه و اعیان شهر بود و چون ظاهر شد که جمعی کثیر یراقدار با او هستند داروغه و وزیر و کلانتر از فرط احتیاط در شهر جارزده به احضار شاهی سیونان اشاره مینمایند بعد از اجتماع خلائق عزیمت آنطرف کرده ولی سلطان شاهی سیون رومی رفت که ازو معلوم نماید که غرض از آمدن شهر باین کثرت و ازدحام چیست چون ولی سلطان بآن حوالی رسید جمعی که با او بودند دست بتیر و تفنگ برده زدند و او از پای در آمد از مشاهده اینحال بیرونیان هجوم آورده مراکب ایشانرا که در بیرون حصار بوده گرفته متصرف شدند سایر مردم که سواره ایستاده بودند از هجوم اندیشیده راه فرار پیمودند و هر کس متعاقب میامد از واقعه اطلاع یافته باز میگردد درویش رضا با چند نفر که در اندرون حصار بودند بمدافعه ایستادند و از طرفین جمعی بتیر و تفنگ کشته شدند و چند نفر سفیهان ازو سفیه تر در جنگ وجدال اصرار نموده همگی عرضه تیغ و تفنگ شده درویش رضا بقتل آمد و آن فتنه فرو نشست و سرهای مقتولانرا با چند نفر که زنده بدست در آمده بودند بنظر اشرف در آوردند در مقام تفتیش در نیامده اغماض فرموده اما در قزوین تفحص و پیروی باتفاق او کرده جمعی را که آزار و اهانت

رسید بالاخره حمل بر سادہ لوحی آنجماعت و عام فریبی آن از راق نادان کرده ابواب این گفتگو مسدود ساختند

سانحه دیگر منضوب کشتن حیدر سلطان قویله حصار لو روملو ولد بایزید سلطان است که حاکم تنکابن کیلان بود قتل او آنکه یکی از غازیان قویله حصار لو خلیفه نام باجمعی بشکایت او بدرگاہ معلی آمده بعضی حکایات بعرض رسانیدند و نواب اعلیٰ خاقانی ایشانرا تسلی داده باز نزد او فرستادند در سفر بغداد مشارالیه خلیفه مذکوررا بانتمقام آنشکایت بخود سر بقتل آورد روزی در خدمت اشرف در غلوای مستی شراب بی ادبانه کشتن او را در مجلس بهشت آئین اظهار کرده بدان جرأت که نموده بود افتخار کرد و اینمعنی بر مزاج اشرف گران آمد اما چون وقت مقتضی بازخواست نبود تغافل نمودند در این اوقات شخصی سازنده و کشتی گیر از او طلب فرموده بودند تغلف نموده نفرستاد و اینمعنی باعث انحراف مزاج مقدس شد حکم شد که غلامی از غلامان بآئین عالیجناب آصف صفات دستوری میرزا محمد تقی وزیر دارالمرز رفته او را گرفته بدست ورثه مقتول دهد که بقصاص خون خلیفه مقتول سازند و آنغلام با چند نفر از غلامان بتنکابن رفته در حینیکه او از شکار برگشته بود رقم اشرف را ظاهر ساخته او را گرفت و بطلب خلیفه کس فرستاد اما بملاحظه آنکه مبادا جماعت قویله حصار لو تمکین ندهند یا ورثه جرئت کشتن او نمایند فی الفور بقتل او پرداخت و ورثه خلیفه نیز حاضر گشته شمشیری چند بر جسد اوزدند و پوست او را کنده پر گاہ کرده باصنہان آوردند و عبرة للمناظرین چندروز از دار قیق آویخته بود و قشون و لشکر او را بابراہیم سلطان ولد خلف بیک سفره چی که بر فتن خراسان مامور شده بود سپردند بالاخره مشارالیه بر تبه امارت سرافراز گشت و الکاء تنکابن باو مرحمت شد

وقایع متنوعه و سائنحات شدیدہ کہ در آخر اینسال بظہور پیوست چون

قاعده ایست قویم پسندیده و مقیاسی است قدیم سنجیده که فرما نروایان ژرف نگاه دور اندیش و جهانداران کار آگاه مصلحت کیش حزم و احتیاط را در جمیع امور خانه سلطنت بجهت استحکام بنیان قصر خلافت که منتظمان کار آگاه تعلق را از آن چاره نیست و قاعده جویان انشاء بشریت را از آن گریز نه بلکه جزو اعظم ملکداری و ممالک پروری و مهین تدبیر مراتب داد گستری است بروجهی منظور و ملحوظ دارند که فتنه گران بیهوده و واقعه طلبان تبه کار دست از دامان سرادق ناموس سلطنت کوتاه کشیده باشند که هر آینه بتجربه و افکار عقلای فکرت اندیش معنی عبارت شر قلیل منتج خیر کثیر است مشهور و مبرهن و واضح و روشن است و پادشاهان صائب رأی کار آگاه را با احتمال فساد و افساد در قلع و قمع اصول اشجار شرارت شمار نکوهش و توبیخ و سرزنش نیست بلکه اگر اندک تهاونی در اطفای نایزه فتن و فتور بالقوه رود و شرایط حزم و احتیاط دور اندیشانه را سهل انگاشته در اقدام آن تعلق شود گناه باشد که از آن ممر حادثه روی نماید که نقصان آن بدین و دولت سرایت کند و مدبران کار دیده دولت و منتظمان امور کارخانه سلطنت آنرا سرمایه غفلت و بی پروائی سلاطین شمرند چنانچه بزرگان گفته اند

بیت

ظلمها ئیکه بعالم پیدا است همه عدلست ولی ظلم نماست

بنا بر این تمهیدات ثابتة الارکان در اواخر این سال بمقتضای سر نوشت آسمانی بعضی امور بتحریر کار فرمایان قضا و کارکنان قدر بی اختیار از پرده خفا بظهور آمد

از آن جمله قتل اولاد عیسی خان قورچی باشی و مکحول گشتن پسران بنات مکرمه حضرت گیتی ستانی شاه عباس بهادر خان است
تبیین اینمقال و شرح این احوال برسبیل اجمال آنست که بعد از واقعه ناگزیر

حضرت گیتی ستانی ارکان دولت و عظماء و ریش سفیدان هر طبقه و هر طایفه بل عموم سپاه و منسوبان در گاه سدره اشتباه از هول این واقعه جانکاه و بیم فتن و فتور مازندران مضطرب الاحوال دست و پا گم کرده عاجلا جلوس پادشاهی را بر سریر سلطنت صائب شمرده هر یک رأیی میزدند و هر کدام اندیشه دیگر میکردند بعضی از بنات مکرمه و مخدرات سراپرده سلطنت سخن از پادشاهی امام قلمیرزا پسر صابی نواب گیتی ستانی مکحول البصر میگفتند و دعوی بینائی او مینمودند و اینکه پسری دارد پنجساله نجفقلی میرزا نام و عنقریب بسرحد نشو و نما میرسد و چون ازدودمان پادشاهان صفویه کسی در پایه سریر اعلی نبود و اکثر مردم از وجود فایض الجود نواب کامیاب خاقانی که در اصفهان شرف حضور داشت اطلاعی نداشتند جمعی اعزه را بخاطر خطور نمود که پسران قورچی باشی از جانب پدر ازدودمان صفویه اند و اولاد سلطان جنید و بنی اعمام سلاطین جنت مکان و از جانب مادر دختر زاده نواب گیتی ستانی اند و شایسته رتبه والا سید محمدخان پسر بزرگتر قورچی باشی است که جوانی در هجده سالگی در کمال شکوه و سطوت و نمایان عاجلا او را بر سریر پادشاهی متمکن میباشد ساخت که آوازه جلوسش با طرف و اکناف ممالک رسد و از آن طرف با قدرت و اقتدار کوچ کرده از مازندران بیرون رویم و چنین مذکور میشد العلم عندالله که چراغ خان زاهدی در این ماده غلو داشته در خفیه این حکایت را با قورچی باشی در میان گذاشته و آن شیر مرد نمک حلال راضی باین معنی نشده جواب داده بود که سلطنت و پادشاهی حق خانواده شاه اسمعیل و شاه طهماسب است که بشمله شمشیر آبدار مخالفان بادپیمای خاکسار را بدار البوار فرستاده مذهب حق اثنی عشری را ظاهراً و هویدا گردانیده در عالم منتشر ساخته اند اگرچه نسبت عمرادگی داریم اما همیشه بنده و ملازم ایند رگه و نمک پرورده این سلسله بوده ایم و طریق آداب نمک خوارگی است که در ابقاء این عطیه عظمی که از در گاه احدیت باین خانواده علیه فایز گشته، بقدر

مقدور سعی نمائیم و حالا تشریف این موهبت الهی بر قامت قابلیت این شهزاده نامدار شایسته و برازنده است و برخلاف آن سخن گفتن لایق بحال نمک پروردان این سلسله نیست و اگر این اراده بجهت مظنه و توهم مکافات بی ادبیهاست که در زمان نواب گیتی ستانی نسبت بشاهزاده مفعور صفی میرزا نور الله مضجعه صدور یافته باشد از من بعرا تب زیاده از شما بی ادبی سرزده سخن را در این ماده بجائی رسانید که اگر شما سر فتنه دارید و این فکرهای بی ماحصل دماغ شما را شوریده دارد همین لحظه کسی فرستاده سر هر سه پسر خود را بریده میاورم که دیگر ذکر این مقدمات نشود چون طرح چنین نشست ترك گفتگو کردند و چون این مقدمات از انهای محرمان سر ابرده عزت خصوصاً خواجه سرایان بعرض اقدس رسیده بود و نواب کامیاب ازین گفتگو آگاه بودند از عالم دور اندیشی و حفظ مراتب دولت شك نیست که این معنی همیشه در ضمیر انور و باطن قدسی موطن رسوخ دارد که سید محمد دود این مشعله همیشه بدماغ دارد دور نیست که از جهل و نادانی سودای سلطنت درسویدای خاطرش جلوه مینموده باشد حزم و احتیاط مقتضی آن بود که ذات شریف خود را از شر بد خواهان محافظت نمایند و هر گاه بشکار تشریف میبردند رفاقت او که همیشه با تفنك و یراق در شکار گاهها در ملازمت و در شکار اندازی قصب السبق از اقران میر بود مکروه خاطر انور بود و با دولتخواهان اظهار احتیاط از مضرت و امانت او میفرمودند همگی در دفع و رفع مظنه خاطر اشرف مبالغهای عظیم میکردند چراغ خان بجهت آنکه مقدمات سابق و گفتگوی ایام ارتحال نواب گیتی ستانی حسن پوش گردد زیاده از دیگران اظهار یکجتهی کرده در اینماده بمرتبه غلو و مبالغه داشت که میگفت از نبایر دختری شاه عباس احدی را نمی باید زنده گذاشت که به نشو و نما رسد بندگان اشرف خاقانی در دفع پسران قورچی باشی جازم گشته نبایر دختری را تجویز نمیکردند آخر قرار یافت که دیده های ایشانرا از دیدن عاقل گردانند